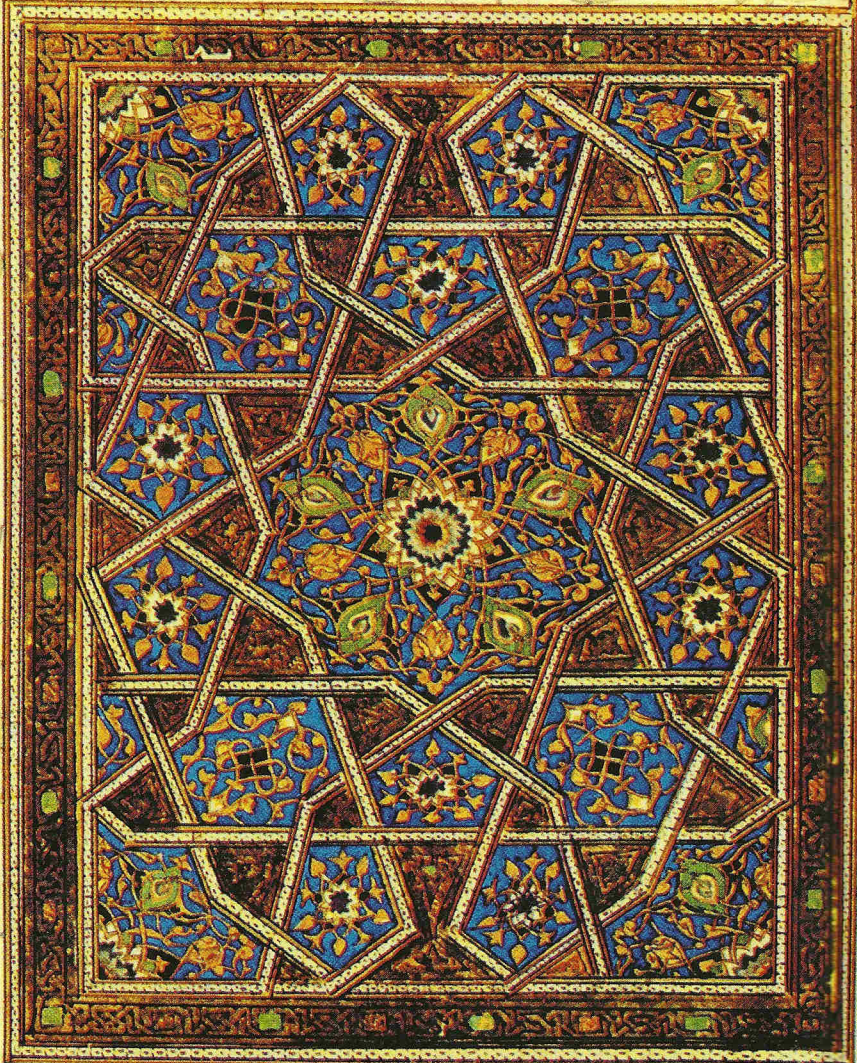


# وقایع امری آباده



غلامعلی دهمان

آقا میرزا قابل آباده ای

## وقایع امری آباده

تألیف آقا میرزا قابل آباده ای

به اهتمام غلامعلی دهقان

چاپ اول: ۱۶۳ بدیع - ۲۰۰۷ میلادی

ناشر: مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان

لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی

هوفهایم - آلمان

[www.bahai-verlag.de](http://www.bahai-verlag.de)

شماره استاندارد بین المللی کتاب: ۳-۸۷۰۳۷-۹۸۶-۳

شماره سفارش: ۴۳۱-۸۹۱



الواقعة بين البحرين<sup>۱</sup> را تمعّن فرمائید و خطاب به طهران را نیز اندک ملاحظه کنید و خطاب به سواحل نهر رین را از نظر بگذرانید و تطبیق به وقوعات حاصله کنید که جمیع این اندازات در مدّتی قلیله تحقّق یافت آیا به ادراک و ذکاء طبیعی کشف این وقوعات مهمّه در اندک زمان پیایی ممکن است و تحقّق این وقوعات در ایّام قلیله تصوّر می شود لا والله مگر آن که به قوّه ملیک مقتدر تحقّق یابد و به کلمه نافذه اش مجری کند و از پیش خبر دهد، فرصتی نیست والاّ از این مفصلّ تر مرقوم می شد و علیک البهاء الأبهی. ع ع

## واقعه ۱۰

در شرح شهادت شهدای سیل رحمان جنابان آقا سیّد جعفر و استاد زمان فدیت بذاتی لدمائهما المسفو که فی سیل الله در قصبه ابرقو که دوازده فرسنگی آباده واقع است مختصراً مرقوم می گردد.

که در سنه (۵۷) ظهوری جناب مبلغ روحانی آقا میرزا محمود زرقانی<sup>۲</sup> از صفحات اصفهان تشریف فرمای آباده شدند و بعد از چندی توقّف و ملاقات دوستان عازم قریه اسفندآباد که در پنج فرسنگی ابرقو واقع است گردیدند که در آنجا با یاران رحمانی ملاقاتی بنمایند و از آنجا عازم یزد گردند و در یوم ورود به اسفندآباد در منزل جناب آقا سیّد جعفر علیه بهاء الله الانور وارد گردیدند و روحی جدید در کالبد احبای اسفندآباد دمیدند. دوستان محفل ذکری آراستند و انجمن تبلیغی پیراستند و نفوسی از مسلمانان را خواستند که شاید از نسائم ربیع الهی بیدار شوند و طراوت و خضارت بی منتهی یابند و از سکر غفلت و هوی هوشیار شده به هدی راجع گردند. من جمله حاجی اسماعیل کلانتر قریه مزبوره بود که بر حسب ظاهر اظهار همراهی و امتنان می نمود و در باطن در صدد افساد و افتتان بود و صورت محافل را راپرت به

---

<sup>۱</sup> شرح وقایع مربوط به بین البحرين و خطاب به طهران و واقعه سواحل نهر رین را در ضمیمه شماره ۲ مطالعه فرمائید.

<sup>۲</sup> آقا میرزا محمود زرقانی فرزند اسمعیل در سفر حضرت مولی الوری به غرب از ملتزمین مبارک بوده و وقایع مسافرت را از ۲۵ مارچ ۱۹۱۲ تا ۲ دسامبر ۱۹۱۳ در دو جلد کتاب به نام "بدایع الآثار" نوشته و به قراری که در مقدمه ذکر کرده مطالب کتاب به نظر هیکل مبارک رسیده لهذا مورد ثقّه و اعتماد است.

ابرقو به میرزا عبدالغنی مجتهد می داد. لذا میرزا عبدالغنی را آتش حقد و عناد شعله ور گشت و میرزا احمدخان سالار نظام<sup>۱</sup> را که حاکم ابرقو بود مجبور به گرفتن جناب آقا میرزا محمود زرقانی نمود لذا حکومت چند نفر مأمور شدید روانه اسفندآباد گردانید و حکم سختی به اخذ زرقانی داد. لهذا مأمورین در یوم (۱۶) شهر علاء سنه (۵۷) وارد اسفندآباد شدند. وقتی که رسیدند جناب آقا میرزا محمود حرکت به سمت یزد فرموده بود لذا جنابان آقا سید جعفر و استاد زمان صباغ را گرفتند و بعد از شکنجه و عذاب و اخذ خدمتانه هر دو را بر داشته به ابرقو آمدند و به محبس خانه فرستاده اسیر غل و زنجیر کردند. و هر یومی زجر و لومی مجری داشتند تا در یوم بهاء از شهر بهای سنه ۵۸ جمعی از علماء و حکومت در منزل میرزا عبدالغنی مجتهد به مبارک باد عید نوروز آمدند و مذاکراتی از محبوسین نمودند و بعد از مذاکره و مشاوره هر دو را احضار کردند. میرزا عبدالغنی از جناب آقا سید جعفر سؤال نمود که سید می گویند تو بابی شده ای راست می گویند یا نه؟». جناب آقا سید جعفر مذکور داشت که: «خیر من بابی نیستم». میرزا عبدالغنی گفت: «پس این شخص که چند یوم قبل در خانه تو بود و مردم را گمراه می نمود که بود؟». آقا سید جعفر مذکور داشت که: «آن شخص محترم از مبلغین بهائی بود و من هم بهائی می باشم و آن شخص هم مردم را هدایت می نمود و نه گمراه». میرزا عبدالغنی گفت: «مگر بابی و بهائی فرق دارد؟». گفت: «بلی بسیار فرق بلکه فرق از زمین تا آسمان». میرزا عبدالغنی گفت: «مگر دین اسلام چه نقصی داشت که گذاشتی و رفتی بهائی شدی؟». آقا سید جعفر فرمود: «مگر دین حضرت مسیح چه نقصی داشت که شما گذاردید و رفتید مسلمان شدید بلکه یقیناً کمال دین مسیح در این بود که شما مسلمان شدید و کسانی که در دین حضرت مسیح توقف نمودند و به شرف اسلام فائز نگشتند در نقص و جهل ماندند و کذلک کمال دین اسلام در این بود که من بهائی شده ام». میرزا عبدالغنی متغیر شد و لسان به سب و لعن گشود و امر به ضرب نمود و حضار چند سیلی و

---

<sup>۱</sup> میرزا احمدخان سالار نظام ابرقوئی در سنه ۱۳۰۳ ه. ق حکومت آباده را داشته. داماد امام جمعه اول آباده (ملاً محمد حسین) بوده، مردی بی رحم و شقی بوده و با تلقینات امام جمعه شهادت آقا میرزا علی خان کوشکی به دستور او و به وسیله مستخدمینش واقع شده و مظالم دیگری که در تاریخ آقا میرزا قابل مذکور است. پسرش آقا محمد رضا امید سالار هم در مورد ازدواج و هم مظالم نسبت به بهائیان رویه پدر را داشته بدین معنی که داماد امام جمعه دوم آباده (میرزا احمد) بوده و هم محرک و سبب مظالم بسیاری نسبت به بهائیان و همدستی با علماء سوء و دشمنی به امر الهی. نماینده مجلس شورای ملی از آباده بوده و از این مقام خود نیز در مظالم به یاران روحانی سوء استفاده ها کرده.

مشت و لگد بر سر و صورت و پشت آن حضرت زدند و در اطاقی حبس نمودند. بعد از جناب آقا زمان پرسید که صباغ تو چه می گوئی توهم بهائی هستی یا نه؟». جناب استاد زمان فرمود: «اگر بهائی نباشم چه باشم. از جمال اقدس ابهی راجی و سائلم که مرا در زمره عباد خود محسوب فرماید». میرزا عبدالغنی بعد از فحاشی زیاد گفت: «هر دو را ببرید حبس شدید نمائید و از شکنجه و عذاب در حق ایشان کوتاهی نکنید». آن دو برگزیده پروردگار کریم را به محبس بردند و هر یومی ظمی و هر شبی ستمی روا داشتند تا آنکه میرزا عبدالغنی فتوای قتل آن دو بزرگوار را نگاشت و در نزد سالار نظام حکمران ارسال داشت و حکومت هم امر نمود که در یوم سیزده نوز که یوم جشن و فیروزی مسلمانان است ایشان را به دست بلوای عام دهند تا کل در قتل ایشان شریک باشند.

لذا در یوم قدرت از شهر بهاء سنه (۵۸) آن دو سرور ابرار را به دست الواط و اشرار دادند تا به منتهای آزار شهید نمایند. آن جماعت اشرار آن دو معدن انوار را مهار نموده و واژگونه بر بقر مغوار سوار کرده و در کوچه و بازار در غایت اذیت و آزار با دهل و طنبور و دف و شیپور گردانیدند. ظالمی رسید و میخی آهنین در پیشانی آقا زمان کوبید و هر دو گوش او را برید و باریسمانی بسته و بر آن میخ آویخت به قسمی که اذنین مطهرین<sup>۱</sup> مطابق فم اطهر آقا زمان بود و با اذیت و آزار آن حضرت را مجبور به اکل آذان نمودند و فریاد و فغان مردان و هلهله زنان به عنان آسمان می رسید جوقه ای چنگ و دف می زدند و دسته ای کف به کف می نواختند و حضرت آقا زمان هم در نهایت سرور تأسی به آن قوم شرور می نمود و کفی بر کف می زد و می سرود.

تا آنکه نیم ساعت قبل از زوال ظهر روح مطهرش به ملکوت عزّ باقی حضرت ذوالجلال صعود نمود. آن ظالمان غدار جسد آن بزرگوار را آتش زدند و سر تا پا سوختند و خاکسترش محو و نابود نمودند و جناب آقا سید جعفر را به ضرب کارد و شمشیر و چوب و زنجیر شهید کردند و یک دست مبارکش را قطع نمودند و در بیابان جسد مطهر او را در زیر سنگ و کلوخ پنهان کردند و اهالی ابرقو آن روز را عیش و عشرت بسیاری نمودند و تهنیت و مبارک باد یکدیگر گفتند که الحمد لله آقای میرزا عبدالغنی ترویج شریعة الله نمود و حفظ بیضة اسلام کرد و خدمت بزرگی به شریعة غرّای احمدی و دین و آئین محمدی فرمود و بساط بهائیان را طومار کرد و بنیان دین بهائی را مطمور و دمار گردانید. و دیگر ندانستند که شهادت آن دو

<sup>۱</sup> اذنین جمع اذن به معنی گوش است.

بزرگوار سبب شد که بحر اعظم الهی امواجش عظیم تر گشت و بنیان میثاق نیر آفاق رصین تر و رزین تر گردید، سدرهٔ امر مبارک جمال قدم شاخه و فروعش به عنان آسمان رسید و طیر ریاض توحید عالم انسانی به اوج عزت پرید و میرزا عبدالغنی به نکبت و ذلت شرک و کفر ابدیه دچار گردید و ضربت علیه الذلّة و المسکنة<sup>۱</sup> در حقش تحقق یافت و منه خرجت الفتنة و الیه تعود<sup>۲</sup> درباره اش به صورت شتافت.

باری امة الله المقربة الصابرة الشاکره والده ماجده حضرت آقا سید جعفر دو نفر از اماء الرحمن را برداشت و شبانه به قتلگاه شتافت و هر چه تفحص و تجسس نمود جسد مطهر فرزند عزیز را نیافت مایوسانه مراجعت نمود و در شب ثانی نیز با دو نفر از اماء ثابته به قتلگاه رفتند و بعد از تفحص زیاد جسد حضرت آقا سید جعفر شهید را در زیر سنگ و کلوخ یافتند. آن جسم اطهر را به دوش کشیده در خانهٔ یک نفر از منتسبین خویش برده و در اطایقی دفن نمودند و لکن ید مقطوعهٔ آقا سید جعفر را نیافتند اما از جسد جناب آقا زمان چیزی بدست نیامد الا چند پارچه استخوان متلاشی شدهٔ نیم سوز که جمع نمودند و مدفون کردند.

در همان یوم قدرت از شهر بهاء که یوم شهادت آن دو شمع بزم هدی بود و جناب حاجی آقا محمد علاقه بند یزدی<sup>۳</sup> به اتفاق میرزای قابل از آباءه عازم به یزد بودند و قبل از زوال ظهر وارد طاخونه مخزن که در یک فرسنگی ابرقو واقع است گردیدند و در سایهٔ درختی منزل نمودند که ناهاری صرف نمایند و بعد حرکت نموده وارد ابرقو شوند. لذا غذائی صرف نمودند جناب حاجی آقا محمد استراحت فرمود و میرزای قابل به طبخ چائی مشغول شد. در این اثناء شخصی از طرف ابرقو رسید و در سایهٔ درخت توقف نمود و بنای حکایت را از برای شخص دیگر گذارد و مذکور داشت که امروز در ابرقو نبودی خیلی تماشا داشت و جشن

<sup>۱</sup> این عبارت به دو صورت در ابتدا و وسط آیهٔ ۱۱۲ سورهٔ آل عمران (۳) قرار دارد و دربارهٔ کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند و پیمبران را می کشند، است و معنی دو جمله این است: خواری و پریشانی بر او وارد شده است.

<sup>۲</sup> جملهٔ عربی مأخوذ از حدیث اسلامی دربارهٔ علمای آخرالزمان است و به معنی: فتنه از او برخاست و به خود و برگشت.

<sup>۳</sup> حاجی آقا محمد علاقه بند یزدی از مؤمنین و مخلصین یزد بوده، لوحی از کلک اطهر مرکز میثاق به فتخارش عنایت شده که مطالب مبسوطی دربارهٔ دخالت علمای اسلام در امور سیاسی و مضراتی که از آن ناشی شده فرموده اند (تلخیص از محاضرات صفحهٔ ۷۵۶).

عظیمی بود به حکم آقای میرزا عبدالغنی سید جعفر و استاد زمان بابی را با بلوای عام قطعه  
قطعه نمودند و آتش زدند و به ذلت و خفتی کشتند که چشم روزگار ندیده بود. آن شخص  
این حکایت را نمود فوراً حرکت کرد و رفت. میرزای قابل به بالین حاجی آقا محمد آمد و  
او را بیدار نمود و کیفیت را حکایت کرد. جناب حاجی آقا محمد فرمود پس حال تکلیف  
چیست؟ قابل مذکور داشت که تکلیف این است که در ابرقو وارد نشویم و از راه میسم  
می رویم در فیض آباد که یک فرسنگ از ابرقو دور است و شب عازم ده شیر می گردیم.  
خلاصه چائی صرف نموده و حرکت نمودند و سه ساعت قبل از غروب وارد فیض آباد  
گردیدند و توقف نموده استراحتی کردند و یک ساعت و نیم قبل از غروب حرکت نموده  
عازم ده شیر شدند که تا ابرقو چهارده فرسنگ راه است از قراری که مسموع شد در یوم  
حرکت میرزای قابل و حاجی آقا محمد از آباده شخصی از معاندین آباده که از منتسبین امام  
جمعه بود مکتوبی به ابرقو به طرف خود می نگارد که حاجی محمد یزدی و میرزا قابل  
آباده‌ای که هردو بهائیند امروز حرکت به سمت یزد نمود و وجوهات نقدیه بسیار همراه دارند  
و روز سیزده نوز وارد ابرقو می شوند. وقت است که همتی نمائید و به الواطه سپارید که یا  
خفياً یا چهاراً هر دو را بکشند و اموال آن‌ها را ببرند هم ربح دنیا است و هم سود و ثواب  
آخرت.

و این پاکت سه ساعت قبل از غروب یوم سیزده بعد از شهادت آن دو شهید بزرگوار به دست  
الواط و اشرار می رسد. در ابرقو در تفحص و تجسس حال قابل و حاجی آقا محمد بر  
می آیند. هر چه گردش می نمایند نمی یابند تا آنکه شخص رعیتی می گوید که این دو نفر را  
که شما نشانی می دهید قریب دو ساعت قبل دیدم که از راه میسم رو به شمس آباد می رفتند.  
فوراً دسته‌ای از اشرار از ابرقو حرکت نموده عازم شمس آباد می گردند و لدی الورد بنای  
تفحص و احوال پرسی را می گذارند. اهالی شمس آباد می گویند که این دو نفر را که شما  
می گوئید امروز در این جا نیامدند. فوراً در نهایت تعجیل رو به فیض آباد می دوند وقت  
مغرب وارد فیض آباد می شوند و جویای مسافرین می گردند. اهل فیض آباد می گویند این  
دو نفر را که می گوئید دو ساعت قبل از غروب حرکت نمودند. خلاصه تا دو فرسنگ راه  
عقب مسافران می آیند تا آنکه به قافله‌ای می رسند و احوال پرسی از مسافران می نمایند اهل  
قافله می گویند شما دیگر به آنها نخواهید رسید مگر آنکه فردا بروید ده شیر. لهذا اشرار  
مأیوسانه مراجعت به ابرقو نمودند و ابرار محفوظاً به ده شیر رسیدند.



باری بعد از شهادت نورین تیرین شهیدین سیل ربّ المشرقین استاد زمان و آقا سید جعفر، حاجی اسماعیل اسفندآبادی که باعث این فتنه و انقلاب گردید در نهایت وحشت و اضطراب افتاد و خوف و هراس در قلب او جای گیر شد که مبادا جناب آقا رضا که در شجاعت و فتوت در آن بلد بی نظیر و عدیل بود دست انتقام گشاید و حاجی اسماعیل را کیفر و جزای سزا بخشاید لذا از خوف جان در صدد قتل آقا رضا بر آمد و از سالار نظام ابرقوئی که الدالخصام بود اجازه قتل او را گرفت و شبانه با دو نفر شریر دیگر از پشت بام در بالین آقا رضا آمدند در حینی که آقا رضا در خواب بود بر او شلیک کردند و او را هدف سه گلوله نمودند و فرار کردند. جناب آقا رضا جان را به جان آفرین تسلیم نمود و به ملکوت باقیه رحمانی صعود فرمود و با ملا عالین همراز شد و به وصال محبوب بی انباز دمساز گشت. احبای الهی از این واقعه باخبر شدند به بالین او شتافتند. جناب آقا رضا را در بستر غرق خون یافتند جنازه مبارکه او را برداشته و به قبرستان برده مدفون نمودند.

احبای آواده از این ظلم و عدوان به فریاد و فغان آمدند و به اطراف و اکناف ایران به کارگزاران دولت تظلماً تلگراف کردند. حتی حضرت بانی رأساً به پاریس به حضور اعلی حضرت شهریاری مظفرالدین شاه تلگراف کرد. امضاء حسین بهائی نمود و کیفر و دادرسی طلب نمود. عاقبت دادرسی یافت نشد و فریادرسی پیدا نگشت لذا به خدا وا گذاشتند. زیرا که خداوند رحمان هر چند صبور است ولی غیور است چنان تیشه به ریشه این ستمکاران زد که بنیادشان به کلی برافتاد. چندی نگذشته بود که ید غیبیه الهیه مدد فرمود و شبانه در اسفندآباد حاجی اسماعیل شریر را هدف هفت گلوله و تیر نمودند و جسد منحوس او را با نبط و محلوج بسیار در خانه اش آتش زدند و به اسفل درکات روانه نمودند. و میرزا عبدالغنی مجتهد به مرض وبای حاطمه مبتلا شد و سه شبانه روز در کثافات خود غوطه ور بود تا به مقر اصلی خود شتافت.

باری بعد از قتل حاجی اسماعیل شریر در قریه اسفندآباد ملا باقر اخوی حاجی اسماعیل در صدد اذیت احبای الهی بر آمد و یک نفر از احبای را در صحرا هدف گلوله نمود و بنای تالان و تاراج اموال احبای را گذارد. دوستان الهی تاب مقاومت نمودند کل آواره بلاد و دیار آخری شدند هرج و مرج شدید شد و انقلاب و اضطراب پدید گشت اتهام قتل حاجی اسماعیل را به جناب آقا علی محمد اخوی آقا رضا بستند و علمای ابرقو شاهد و قاضی شدند و تلگرافاً به واسطه ابن الذئب به ظل السلطان عارض شدند و مأموری مخصوص از طرف ظل

زائل در این خصوص به ابرقو آمد و جناب آقا علی محمد و آقا قاسم اخوان حضرت آقا رضای شهید را گرفته و مغلولاً به اصفهان بردند و در زندان خانه اسیر غل و زنجیر نمودند و مدت شش ماه گرفتار ظلم و جفا بودند تا آنکه حضرت آقا میرزا اسدالله خان وزیر به هزار تدبیر مبالغی داد و محبوسین را مرخص فرمود و روانه ابرقو نمود.

چندی نگذشته بود که مجدداً ملا باقر بنای فساد را نهاد و تقی نامی را که گماشته جناب آقا علی محمد بود نوید مال و انعام داد و او را به قتل آقا علی محمد تشویق و تحریص تام کرد تا آنکه تقی خبیث در شبی فرصت یافت و جناب آقا علی محمد را هدف گلوله نمود و او را مقتول گردانید و رفت در خانه ملا باقر پناهنده شد و ملا باقر به محافظت و محارست او اقدام وافر نمود و احبای اسفندآباد بی سر و سالار متصلاً دچار بلایای وارده و مصیبات عظیمه و صدمات شدید بودند و دادرسی از برای مظلومان نبود.

خلاصه چندی بعد از وقایع جانگداز شهدای اسفندآباد این الواح مبارکه و زیارات مقدسه از سماء اراده مبارکه حضرت مولی الوری عبدالبهاء جلّت عبودیتة العظمی نازل گردید که فی الحقیقه غبطه ملا عالین و نهایت آمال و آرزوی مقررین و مخلصین است.

به واسطه جناب قابل، مهدی آباد  
جناب آقا حسین ابن احمد علیه بهاء الله

### هو الله

ای جذوه نار محبت الله وقت شعله است و دم فریاد و ناله البتّه شنیده اید که حضرت جعفر در ابرقوی یزد چگونه جانفشانی نمود و به میدان قربانی شتافت و هم چنین بنده رحمان جناب محمد زمان در سیل یزدان چه قسم جان فدا کرد و کأس شهادت را از ید عنایت نوشید روحی لهما الفداء یا لیت کنت معهما و اترنج من تلك الصهباء و اترجّع من ذلك القدر الذي فاض بمدام موهبة الله في محفل الفداء. تالله الحق بکت الأرض و السماء على مظلومية ذلکما الشهدین الذین شربا کأس الشهادة الكبرى بمسرة و فرح لا تقدّر و لاتحصی روحی لهما الفداء و ذاتی لهما الفداء و نفسی لهما الفداء تالله الحق ان ملائكة فردوس التقديس استقبلتھما بوجوه نورا و التحيّة و الثناء من ملکوت الأبهی و عليك التحيّة و الثناء. ع

آباده احبای الهی علیهم بهاء الله الأبھی

هو الله

ای یاران باوفای جمال ابھی از ظلم و عدوانی که بر آن دو مظلوم آفاق واقع ناله و فغان نمودید و فریاد و این بلند کردید حقّ با شماست آن دو آهوی برّ وحدت در دست کلاب و ذئاب گرفتار شدند و آن دو بلبل گلشن توحید در پنجه غراب های پلید افتادند. البتّه قلوب یاران الهی از این ظلم و عدوان مانند شمع سوزان و با چشمی گریان این و حنین آغاز نمایند اگر به بصر حدید ملاحظه نمائید واللّٰه الذی لا اله الا هو شجر و حجر و مدر از این ظلم و عدوان گریان گشت و از این آتش جهان سوز بریان و سوزان شد آن مظلومان خاطر پشه ای نیازرند و به مور ضعیفی دست تعدی نگشودند از هر گناهی معصوم بودند و پناهی جز در گاه حضرت حیّ قیوم نجستند بلکه گناهی جز انتباه نداشتند و تقصیری جز اسیری آن زلف مشکبار نمودند ذنب عظیمشان جلوه طاوس علین بود که شهر تقدیس گشودند و مانند هزار هزار دستان بنواختند این بود قصورشان خطائی جز وفا نداشتند و دردی جز صفا نخواستند با وجود این محبت و ولا گرگان ظلمانی فی الحقیقه آن یوسفان نورانی را هر دو سینه به جای پیرهن دریدند و از شدت بغض و کینه فی الحقیقه دم مطهر هر دو ریختند. فسوف یجزیهم الله جزاء اعمالهم فی الدنیا و الآخرة و یجزیهم جزی الاولى و الاخری واللّٰه منتقم عظیم. اما آن دو نفس مبارک مانند حمامه قدس به ملا اعلی پرواز نمایند و در حدایق ملکوت ابھی آغاز نغمه و آواز کنند آهنگ تقدیس شان را گوش هوش شنود و شهناز بدیع شان دم به دم به سمع اهل وفا رسد چه موهبتی اعظم از این و چه عنایتی اکبر از آن که این چند قطره خون در سبیل حضرت بی چون ریخته گردد و چه فوزی اعظم از این فیض که به سرّ فدا در محبت جمال ابھی قیام نمودند. روحی لهما الفداء نفسی لهما الفداء قلبی لهما الفداء انّ هذا لهو الفیض الأعلی و الفوز الأبھی و علیکم التّحیة و الثّناء. ع ع

ابرقو

احبای الهی از لسان عبدالبهاء زیارت نمایند

زیارت شهید جلیل جناب آقا سیّد جعفر علیه بهاء الله الابھی

أيها الشهيد الوحيد الفريد المجيد أني احببى ترابك الطاهر و مرقدك المقدس المبارك العاطر  
 بنفحات قدس تمر عليك من الملاء الاعلى و انوار تسقط عليك من ملكوت الأبهى و صيب  
 يطيب رحبتك الفيحاء و اقول البهاء عليك و الصلوة عليك ايها السراج المتوقد بنار محبة الله  
 المتشعشع بشعاع موهبة الله الملتهب في زجاجة معرفة الله انت الذى شربت كأس الفداء و  
 انفتحت روحك في سبيل الله و سفك ثارك على التراب حباً بجمال الله بما لم يعرفوا قدرك و  
 انكروا شأنك و احتجبوا عن مشاهدة موهبة ربك و ظنوا بأنهم محسنون كلاً العقاب لمن  
 ظلمك و الجحيم لمن خذلك و السعير لمن افنى بقتلك و الحطمة لمن غدرك و الهاوية لمن  
 هدر ثارك و الجنة لمن احببك و الفردوس لمن خدمك و الخلد لمن زارك عليك البهاء و  
 عليك التحية و الثناء ايها المستشهد في سبيل الله و الفادى في محبة الله و المستغرق في طمطم  
 رحمة الله طوبى لمشام يتعطر برائحة بقعتك المنورة الارحاء و طوبى لعين تتنور بشعاع ساطع  
 عليك من فيض ملكوت الأبهى اسئل الله بان يجعل مضجعك معدن الرحمة و مخزن الموهبة  
 و محاطاً بآثار باهرة انه كريم و هاب و انه لطيف ذو فضل عظيم على الشهداء و هو المعطى  
 الكريم.

ابرقو

احببى الهى از لسان عبدالبهاء زيارت نمايند

زيارت مستشهد في سبيل الله حضرت آقا زمان عليه بهاء الله

هو الله

اول نور اشرق من افق البقاء و اول شعاع سطع من صبح الهدى و اول رحمة نزلت من ملكوت  
 السماء عليك ايها النور المبين و الحبل المتين و محبوب اهل العالين المستشهد في سبيل رب  
 العالمين المستغرق في بحر اللطاف من فضل ربك الرحمن الرحيم عليك البهاء و عليك الثناء  
 تالله الحق يصلى عليك ملائكة الرحمة في ملكوت الأبهى و يستعطر مشام المقربين برائحة  
 طيبة تفوح على مرقدك من رياض الملاء الاعلى فالقلوب مضطربة و الدموع منسجمة و الطاقة  
 منصرمة في مصيبتك الدهماء و شهادتك الكبرى التى احترقت بها كل الاحشاء اشهد انك  
 شهيد الوفاء و فريد الاحباء و وحيد الاصفياء و سعيد الاتقياء طوبى لك بما سمروا جبهتك  
 الباهرة و علقوا عليها زينتك الزاهرة و عذبوك بالمهار و ركبوك على البقر المغوار و داروا

بك في الديار و قطعوا اذنيك بقرار بتار و اطعموك بقوة و اجبار و عذبوك عذاب الاشرار و  
نعموا منك نعمة الذئاب الكاسرة في الاودية و القفار و حرقوا جسدك المطهر بعذاب النار  
طوبى لدمك الطاهر المسفوك على تراب عاطر المسفوح في سبيل ربك الغافر طوبى  
لجسدك المحروق بيد كل فاجر طوبى لحنجرك المقطوع بخنجر كل غادر طوبى لصدرك  
المرشوق بسهم قاهر طوبى لقلبك المجروح بسيف باثر طوبى لك بما اظهرت كل سرور و  
حبور حين تشهرك في معابر اهل الغرور و يصفقون اهل الشرور و يعذبونك بالضرب و  
الطعن و الجرح الموفور و انت تصفق معهم يا مظهر النور و تترنم بانغام يهتز منها اهل ملكوت  
الابهي و ينشرح به الصدور تالله الحق ان عبدالبهاء يشم رائحة الوفاء من تلك العدو القصى  
التي احمرت ارضها بدمك الطاهر و يشاهد انوار العطاء تتابع على مرقدك الزاهر و غيوث  
الفضل هامة على مضجعك المبارك الطيب النوراني الكريم طوبى لنفس عفرت وجهها بغبار  
رمسك الكريم و طوبى لشخص مرغ جبينه على جدتك العظيم و البهاء عليك و الثناء عليك  
و العطاء عليك ايها الشهيد الكريم المنقطع عن كل الاشياء في سبيل مولاك القديم الفادي  
روحه و دمه و جسده في سبيل محبوبه الجميل و عليك الفضل من ربك العلي العظيم.

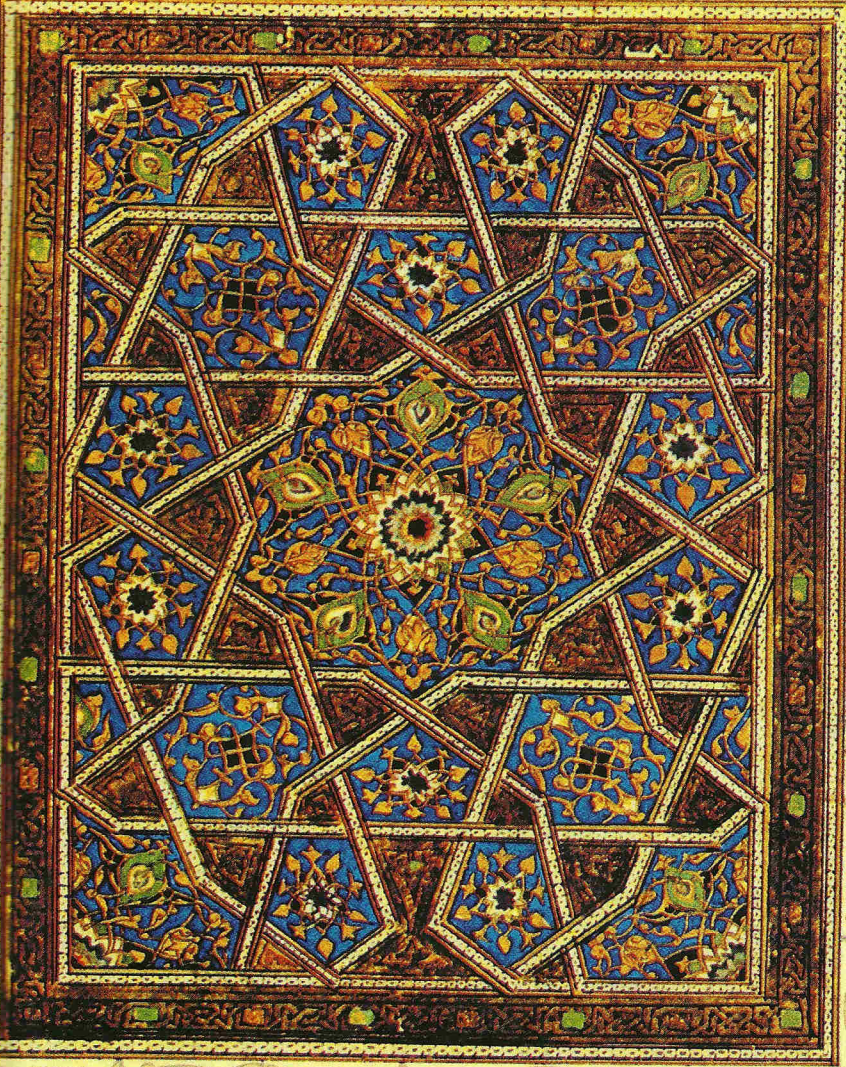
اسفند آباد

احبائى الهى از لسان عبدالبهاء اين زيارت را تلاوت نمايند  
زيارت شهيد جليل جناب آقا رضا عليه انوار الشهادة و الفداء في سبيل الله

البهاء و الثناء و الضياء و الصلوة و السلام عليك يا نار محبة الله و نور ملكوت الله و شعاع موهبة  
الله اللؤلؤ الفريد في بحر رحمة الله و الاسد الشديد في غياض هداية الله اشهد انك آمنت بالله  
و ايقنت بايات الله و اطمئنت بظهور ملكوت الله و توجهت الى الله و ثبتت على ميثاق الله و  
خدمت امرالله و سعيت في اعلاء كلمة الله و استشهدت في سبيل الله روح النفوس لك الفداء  
طوبى لارض احمرت بثارك طوبى لقلب احترق بنار مصابك طوبى لعين بكت في مصيبتك  
طوبى لقلوب احترقت في رزيتك طوبى لجيوب انشقت في بليتك لك الثناء و لك العلاء و  
لك الوفاء يا آية الهدى و راية الشهادة الكبرى ليت الرصاص الذي اصابك يرمى به صدر  
عبدالبهاء و ليت الرمي الذي نفذ فيك اصاب قلب عبدالبهاء فو عزة ربي احب الى عبدالبهاء  
البلاء من شهد البقاء لان هذا كأس طافحة بموهبة الله طوبى لنفس فازت بزيارة رمسك و

طوبى لجبهة وضعت على قبرك و طوبى لرجل خدم جدثك و طوبى لأمرء اوقد السراج فى  
مضجك اسئل الله بان ينزل طبقات النور على مرقدك و يفيض غمام الرّحمة بغيوث المغفرة  
على بقيعك و ضريحك أنّه هو الوافى الكريم الوهاب.

# VAQÁYI'Í AMRÍ ÁBÁDIH



ISBN 3-87037-986-3



9 783870 1379865

(431-891)

Áqá Mírzá Qábil Ábádi'í

Edited by Ghulám 'Alí Dihqán